

انسانی که به خداوند باور دارد و جهان را آفریده او می داند و پایان حرکتش را در این عالم خاکی ختم یافته به او می شمارد، چنین انسانی نگاهی به خود و هستی کاملاً متفاوت است از انسانی که به خداوند اعتقادی ندارد و همه چیز را در همین زندگی مادی می بیند و ورائی آن را هیچ نمی داند. فرد معتقد به خداوند همواره خود را در محضر آفریدگاری عالم و توانا می یابد و کارها و رفتارش چونان شاگردی است که استادش به نظاره گری او مشغول است. نیکی و بدی برای او معنایی دیگر دارد چون به گرسنه ای از اموالش چیزی می دهد و یا برای تجارت انسانی فداکاری می نماید و جانفش را به خطر می اندازد نیک می داند که از او قدر دانی خواهد شد و جایگاهی بس رفیع خواهد داشت. چون مشکلات دنیای مادی عرصه را بر او تنگ نماید دچار یاس و افسردگی نمی گردد چرا که همدم و شونده و کمک رسانی توانا را در کنار خود احساس می کند.

آرامشی را که چنین جهانبینی ای به او می دهد در هیچ جا نمی توان یافت شود. تصویر جهان در نظر او با تمام سختی ها و رفتارهایش بسیار زیباست چرا که تمام سختی ها را سرانجام پایان یافته می بیند و آنچنان می داند که به جای آن و چندین برابرش راحتی و آرامش و پاداش خواهد گرفت. جهان بینی ای که تمام زندگی را خلاصه شده در این حیات مادی نمی داند و ورائی این عالم، سرایی جاودان را ترسیم می کند به انسان قدرتی باور نکردنی می دهد تا عزمش را به سوی هدفهایش جزم نماید و سختی های سر راهش ، ناامیدش نگرداند.

اما انسان بی اعتقاد به خدا ، جهانی را برای خود تصویر کرده است که بسیار خشن ، بی رحم و غیر قابل تحمل است. او چون تلاش کند و در آخر نیز تلاشش به سرانجام نرسد کوهی از غم و اندوه و ناامیدی گریبانش را می گیرد و چه بسا به مرز خودکشی کشیده خواهد شد. او ناچار برای تسلی خاطر خود به اموری چون قدرت، ثروت، زیبایی و غیره چنگ می زند. چون زندگی اش را خلاصه شده در این حبات مادی می داند دیگر برای او فداکاری، ایثار و کمک به دیگران معنا ندارد. دیگر در برابر

مشكلات ، كمك رساني به غير خود و اموال و ياران ناتوانش را نمي بيند و همين امر سرانجام او را به بيهوده بودن زندگي در اين عالم مي كشاند و چنان مي شود كه از هر گونه تلاش دست مي كشد و بي تحركي اي دهشت آور تمام وجودش را فرا مي گيرد كه تنها راه فرار را در فرر رفتن در مستي اي مادي مي يابد ، مستي اي كه مواد مادي دنيايي براي چند لحاظ بدو اعطا مي كند اما پس از آن او را به دردي دو چندان مبتلا مي سازد.

البته درست است كه انسانهاي بي اعتقاد به خدا نيز كارهاي اخلاقي انجام مي دهند اما اين نه بدان خاطر است كه جهان بيني اش بدو چنين مي گويد بلكه از آن جهت كه خدايابي و خدا جويي در ذات انسان تعبيه شده است هر چند او از اين امر غافل باشد و آن را بدست فراموشي سپرده باشد چون اين امور فطري اوست ناخواسته در برابر چنين اموري منقاد گشته و انجامش مي دهد. اما اي كاش مي دانست كه اين كشش دروني اش از كجا ناشي مي شود و سرانجام او را به كدامين سو قرار است بكشاند.

تأثير ايمان در زندگي چيست؟

«ايمان»، تنها يك «كلمه» نيست، بلكه يك «باور قلبي» است. باوري كه به زندگي انسان «جهت» مي دهد و در «چگونه زيستن» او نقشي مهم دارد و محور ارزش گذاري براي اندیشه ها و عملكردهاي مردم است.

به دليل همين اهميت است كه گام اول ورود به مسير بندگي و مسلماني، «ايمان» است و كسي كه اين باور مقدس را داشته باشد، «مؤمن» ناميده مي شود.

آيا تا به حال فكر کرده ايد كه ايمان، چه تعهدات و مسؤوليتهايي براي «مؤمن» فراهم مي آورد؟ نقش ايمان در زندگي چيست؟ فرق يك مؤمن با فرد بي ايمان در كجاست؟

ایمان، گرایش قلبی و وابستگی فکری و اعتقادی و روحی به یک موجود برتر، به یک آفریدگار توانا، به یک مکتب نجات بخش، به یک زندگی دیگرپس از این دنیا (معاد)، به یک کتاب مقدس که از سوی خدا نازل شده است (قرآن)، به پیامبرانی که سفیران الهی برای هدایت بشرند، به وحی و ما وراء الطبیعه و... است.

اینها و برخی امور دیگر، «متعلقات ایمان» اند، یعنی اینها را باید قبول داشت و در پی پذیرش و باور، عمل کرد.

به تعبیر قرآن، پیامبران الهی مأمور بودند تا بذر این ایمان را در دل های مردم بکارند و زندگی ها را در سایه ایمان، از صفا و معنویت و پاکی و عدالت برخوردار سازند.

مردم هم، اغلب عقلشان در چشمشان بود. چون به دیده ها و شنیده ها و محسوسات، بیشتر مأنوس بودند، پذیرش «خدای نادیدنی» و «فرشتگان نامرئی» و «جهان آخرت» برایشان دشوار بود. از این رو گاهی سرسختی و لجاجت نشان می دادند و «خدای یکتا» باورشان نمی شد و به «زندگی پس از مرگ»، کافر می شدند و به پیامبران، نسبت های ناروا می دادند.

پیامبر اسلام فرموده است:

«ایمان، اعتراف زبانی، شناخت و پذیرش قلبی و عمل با اعضا و جوارح است».

این تعریف از ایمان، ریشه در قرآن کریم دارد.

در قرآن هم، درباره ایمان، روی دو جنبه «باور قلبی» و «عمل» بسیار تأکید شده است. وقتی قرآن می خوانید، بارها و بارها به تعبیر «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» برمی خورید؛ یعنی ایمان در کنار عمل خوب و شایسته است. اگر ایمان را یک نهال و درخت بدانیم، «عمل» میوه و ثمره آن است. آیا شما

مي‌توانيد قبول كنيد كه كسي به‌خدا، قيامت، بهشت و جهنم، وحی، قرآن، پيامبران و فرشتگان، ايمان و عقیده داشته باشد، ولي رفتارش مثل آدم‌هاي غير معتقد به خدا و قيامت باشد؟

ايمان بايد از «دل» به «اعضا» سرايت كند و از «درون» به «بيرون» جاري شود و باور دروني در عمل خارجي انسان اثر داشته باشد، وگرنه چه ايماني؟

بعضي از ايمان‌ها سطحي و تقليدي و متعصبانه است؛ برخي هم عميق و براساس شناخت و تفكر و بصيرت. به‌همين دليل مي‌گوييم دو نوع ايمان داريم: يكي «ايمان مستقر» و ديگري «ايمان مستودع».

«ايمان مستقر» مثل درختي كه‌نسال، ريشه‌دار و استوار است و به اين زودي‌ها از بين نمي‌رود و مؤمن، با شنيدن شبهه‌ها، به‌شك نمي‌افتد. اما «ايمان مستودع» حالي شبیه خانه اجاره‌اي و اشيای عاريه‌اي دارد، هميشگي و استوار نيست؛ زود زایل مي‌شود و رنگ مي‌بازد و چون براساس منطق و برهان نيست، با كمترين آسيب از بين مي‌رود، يا حدّ اقل از تأثير گذاري در زندگي شخص، باز مي‌ماند.

به چه چيزهايي بايد ايمان داشت؟

در آغاز، اشاره‌اي به متعلقات ايمان كرديم، ولي گذرا بود. اينك كمي با تأمل بيشتري به اين مسأله مي‌نگريم، آن هم براساس آيات قرآن. قرآن، هم صفات مؤمنان را بيان مي‌كند، هم تكليف و وظيفه صاحبان ايمان را، هم نشانه‌هاي زندگي همراه با ايمان را، هم اين را كه به چه چيز بايد «ايمان» داشت.

همه شما می‌دانید که گام نخستِ مسلمان بودن، ایمان به خداوند است، به عنوان آفریدگار و مدبّر جهان و روزی دهنده موجودات و هدایتگر همه هستی و انسان‌ها. ولی علاوه بر ایمان به خدا، به امور دیگری هم باید عقیده داشت، از قبیل:

«ایمان به آخرت» (حیات جاویدان پس از مرگ، در سایه عمل دنیوی)؛

«ایمان به ملائکه» (موجوداتی که در همه هستی پخشند و مطیع و مجری فرمان پروردگارند)؛

«ایمان به کتب آسمانی» (مجموعه پیام‌های خدا برای سعادت بشر که توسط وحی بر پیامبران نازل می‌شود)؛

«ایمان به پیامبران» (افراد برگزیده از سوی خدا و فرستاده شده به سوی مردم)؛

«پیامبر اسلام» (به عنوان آخرین سفیر الهی و برترین پیامبران)؛

«قرآن» (آخرین و کامل‌ترین کتاب آسمانی)؛

«آیات خدا» (چه سخنان خدا در قرآن کریم، چه نشانه‌های وجود خدا در جهان).

گاهی در بیان ایمان، به مهم‌ترین رکن مسلمانی اشاره می‌شود، یعنی ایمان به «مبدأ» و «معاد».

لِلّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ۱. در آیه دیگری، کسانی را که به خدا، فرشتگان، کتب آسمانی،
لِلّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ۲.

راستی، مؤمن کیست؟

به فرموده قرآن، مؤمنان خدا را باور دارند، مطیع فرمان اویند، از قیامت بیمناکند، توکلشان بر خداست، از گناهان پرهیز می‌کنند، پیوسته در پی انجام اعمال صالحند، اهل تقوا و ایثارند، در راه خدا اتفاق خالصانه می‌کنند، نام خدا دل‌هایشان را آرام می‌کند، با نماز و عبادت به خدا نزدیک

می‌شوند، به مژده‌ها و وعده‌های الهی امیدوارند، در راه خدا با دشمنان می‌جنگند، کفار را به سرپرستی خود نمی‌گیرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، جانشان را در راه دین فدا می‌کنند، دوستدار خدا و رسولند، اگر خطا و گناه کنند توبه و استغفار می‌کنند، راستگو و درست‌کردارند، به پدر و مادر خویش نیکی می‌کنند، در قیامت شادمانند، به عهده‌ی که با خدا بسته‌اند وفادارند و... خیلی صفات و ویژگی‌های دیگر، که در این مختصر نمی‌گنجد.

ایمان، مؤمن، مؤمنون، آمنوا، يؤمنون، از واژه‌هایی هستند که فراوان در قرآن کریم به کار رفته‌اند. شما خودتان می‌توانید به کمک کشف الآیات یا فهرست‌های موضوعی قرآن، آیات مربوط به ایمان را مطالعه کنید. یک دنیا مطلب خوب و خواندنی در «کتاب خدا»ست، کتابی که بهترین کتاب‌هاست. قرآن را فراموش نکنیم و با آن بیشتر مانوس باشیم.

آثار و علایم ایمان در روایات ما بیشترین حجم به آثار و علایم ایمان اختصاص یافته است. بی‌شک ایمان، از خود ثمراتی برجای می‌نهد؛ حاصل ایمان، گاهی امور درونی است و گاهی بیرونی؛ هر دو قسم، گاهی در دنیا به ظهور می‌رسد و گاهی صحنه افشای آن آخرت است. از سوی دیگر، آثار یک شیء گاه آن شیء، را از مشابهاتش ممتاز و متمایز می‌سازد و گاه ما را با ماهیت آن آشنا ساخته، بر آن دلالت واضحی می‌کند؛ «الآثار تدل علی المؤثر»؛ بنابراین، درنگ و تأمل در این زمینه، شایسته و سزاوار است؛ ضمن آنکه می‌توانیم تصویر ذهنی خود را از ایمان دینی در فرهنگ قرآنی اصلاح کنیم، و اگر کاستی و نقصی در برداشت ما از ایمان وجود دارد، تصحیح کنیم. دسته‌ای از روایات، تحت عنوان «حقیقة الایمان» قرار دارد که در واقع به بیان آثار و علایم ایمان اشاره دارد: «روی عن علی(ع): ان من حقیقه الایمان ان تؤثر الحق و ان ضرک علی الباطل و ان نفعک؛ از حضرت علی(ع) نقل شده است که فرمود: حقیقت ایمان آن است که حق را بر باطل ترجیح دهی، هرچند مضر باشد

و باطل را ترجیح ندهی، هرچند برای تو نفعی داشته باشد». (بحار، ج ۷، ص ۱۰۷) براساس این حدیث شریف، همه زمینه‌ها و ابعاد مختلف زندگی، ملاحظه حق و حقیقت است. این امر در عین سختی، از علایم و آثار ایمان شمرده شده است. برای هر فرد انسانی در روزها، هفته‌ها، ماه‌ها، سال‌ها و طول عمرش، صدها و هزاران مسئله اتفاق می‌افتد که باید تصمیم بگیرد و خود انتخاب کند؛ ملاک انتخاب و گزینش چیست؟ این حدیث بسیار ارزشمند، ملاک اراده و تصمیم را حق و رجحان حقیقت بر باطل شمرده است. در حدیث دیگری، با بسط بیشتر، به آثار و علایم ایمان اشاره شده است: «عن النبي(ص): ثلاث من حقائق الايمان.. الانفاق من الاقتار و انصاف الناس من نفسك و بذل العلم للمتعلم؛ پیامبر (ص) فرمود: سه چیز حقیقت ایمان است...؛ انفاق به هنگام تنگدستی، برابر داشتن خود با مردم، و انتشار علم». (کنز العمال، ج ۱، ص ۴۰) کسی که به خدا و روز قیامت مؤمن است، هر هستی و نعمتی را عطیه الهی می‌داند؛ از این رو، همه آن را برای خود نمی‌خواهد و اضافه بر نیاز خود و زندگی خانوادگی‌اش را در راه‌های خداپسندانه هزینه می‌کند. او همچنین همواره به خود گمان بد دارد و در هیچ موردی تمام حق را به خود نمی‌دهد و دیگران را هم صاحب حق می‌داند. این نگاه انصاف در عمل را به او هدیه می‌کند. فرد مؤمن نیز علمی را که هدیه الهی است، نشر داده، در اختیار دیگران و علاقه‌مندان قرار می‌دهد. «قال الصادق(ع): لقي رسول الله(ص) يوما حارثه... فقال له: كيف اصبحت يا حارثه؟؛ امام صادق(ع) فرمود: روزی رسول خدا(ص) حارثه را ملاقات فرمود. از او سؤال کرد: چگونه هستی؟»، «قال يا رسول الله(ص): مؤمنا حقا، قال: ان لكل ايمان حقيقه فما حقيقه ايمانك؟؛ پاسخ داد: مؤمن حقیقی هستم. پیامبر فرمود: هر ایمانی حقیقتی دارد، حقیقت ایمان تو چیست؟»، «قال: عزفت نفسي عن الدنيا و اسحرت ليلي و افلمئت نهاري؛ گفت: نفسم از دنیا بیزار است و شب‌ها بیدار و روزها تشنه‌ام». (معانی الاخبار، ص ۱۸۰) به طور کلی آثار و حقایق ایمان دو دسته‌اند: برخی بیرونی‌اند؛ نظیر انفاق یا نشر علم، و برخی در درون انسان تحقق می‌یابند. آثار دسته

دوم، گرچه خود علایمی در بیرون دارند، حقیقتشان در درون انسان متجلی می‌شود. در این حدیث شریف به یکی از بلندترین حقایق و علایم ایمان، یعنی زهد اشاره شده است. زهد و بی‌رغبتی به دنیا خواب را از چشم انسان می‌رباید و روزها و شب‌های او را سرشار از نسیم روح‌افزای یاد حق می‌کند. «قال علي(ع): لا يصدق ایمان عبد حتي يكون بما في يدالله اوثق منه بما في يده؛ حضرت علي(ع) فرمود: بنده در ایمان صادق نیست؛ مگر آنکه به آنچه نزد خداست، بیشتر اطمینان داشته باشد تا آنچه نزد خود او است». (بحار، ج ۱۰۳، ص ۳۷) امیرمؤمنان(ع) در این سخن بلند، به توکل که از علایم و اقران ایمان است، اشاره فرمود. برای هر انسان در طول زندگی، بارها و بارها اتفاق می‌افتد که اموری به صورت کامل در اختیار او است؛ از این رو، به این امور اعتماد و اطمینان کامل کرده است، ولی به ناگاه کلاً نابود شده یا از اختیار انسان کامل خارج شده است. این گونه حوادث عبرت‌آموز برای ما پیامی دارند و آن اینکه زمام امور دنیا به دست خداست و چون او اراده کرده است، در اختیار بندگان قرار گرفته است؛ لذا باید اصالتاً به او دل بست و بر او توکل کرد و این از خصایص مهم ایمان دینی است.

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

عن علي(ع): «لا يذوق المرء من حقيقة الايمان حتي يكون فيه ثلاث خصال: الفقه في الدين و الصبر علي المصائب و حسن التقدير في المعاش؛ حضرت علي(ع) فرمود: انسان حقیقت ایمان را نمی‌چشد، مگر آنکه سه ویژگی در او باشد: تفقه در دین، صبر بر مصایب، و تقدیر و تدبیر نیکو در امر معاش». (بحار، ج ۷۱، ص ۸۵) ایمان سه ویژگی را به همراه خود می‌آورد: اول تیزبینی در امور دینی؛ به عبارت دیگر، شخص مؤمن، هم دین و مسائل دینی - اعم از اعتقادی و امور عملی - را خوب می‌شناسد، و هم در تشخیص مسائلی که در حیات فردی یا جمعی او رخ می‌دهد و تطبیق آنها بر امور دینی، بینا و بصیر است. دوم، بر مشکلات و مصائب صبور است؛ یعنی ناگواری‌ها و دشواری‌های

زندگی را هدفدار می‌بیند. مشکلات یا برای تکامل انسان است و یا کاهش بار گناه را به دنبال دارد. سوم، مؤمن عاقل است و در معاش خود حساب و کتاب دارد و برای امور زندگی با برنامه است؛ نه اینکه به روزمرگی و آنچه پیش آید خوش آید، مبتلا باشد. براساس این حدیث، نه تنها مؤمن دارای تقدیر و برنامه است، بلکه دارای حسن تقدیر و تدبیر است. نکته جالب توجه در این حدیث تعبیر، «ذوق ایمان» است که به این نکته اشاره دارد که ایمان چشیدنی و یافتنی است و چنان طعم لذت‌بخشی دارد که هر که آن را بچشد، سراپا از شهد شیرین ایمان و حلاوت طعم آن سرمست و هوشیار می‌شود. «عن النبی(ص): من کان اکثر همّة نیل الشهوات نزع من قلبه حلاوة الايمان؛ پیامبر(ص) فرمود: کسی که بیشترین همت او نیل به شهوات باشد، خداوند لذت و شیرینی ایمان را از قلب او می‌برد». (تنبيه الخواطر، ص ۳۵۷) هرچند انسان مجاز به سرکوب شهوات خود به طور کامل نیست، ولی نیل به شهوات نباید تمام همّ انسان باشد و همه وجود او را فرا بگیرد؛ در این صورت ایمان از قلب او بیرون رفته است. مؤمن به آن دسته از غرایز تن می‌دهد که ناخشنودی خدا را در پی نداشته باشد؛ بنابراین، همّ او رضایت حق است. او از مشتهباتی که با خواست الهی ناسازگار است، چشم می‌پوشد و صبر پیشه می‌کند. «قال الصادق(ع): ستّة لا تكون في مؤمن: العسر و النكد و الحسد و اللجاجه و الكذب و البغي؛ امام صادق(ع) فرمود: شش امر در مؤمن نیست: تنگدستی و تیره‌روزی و حسادت و لجاجت و دروغ و طغیان». (بحار، ج ۷۸، ص ۲۶۲) مؤمن مشربی نرم و برخوردی ملایم دارد؛ «عن النبی(ص): المؤمنون هينون لينون؛ پیامبر(ص) فرمود: مؤمنان آسان گیر و نرم‌خو هستند». (بحار، ج ۷۸، ص ۳۳۴) دیگر آنکه مؤمن از حسادت و لجاجت و دروغ‌گویی بری است. او همچنین به هیجان‌های کاذب مبتلا نمی‌شود؛ یعنی در زندگی خود، همواره به اصل اعتدال پایبند است. احادیث در این زمینه بسیار فراوان، و فوق العاده جالب و روح بخش است. در پایان، کلام را به بیان نورانی امیرمؤمنان(ع) متبرک می‌کنیم: «المؤمن بشره في وجهه و حزنه في قلبه اوسع شي، صدرا

و اذل شيء نفسا يكره الرفعه و يشنأ السمع طويل غمّه بعيد همته كثير صمته مشغول وقته شكور
صبور مغمور بفكرته ضنين بخلّته سهل الخليقه لين العريكه نفسه اصلب من العتلد و هو اذل من
العبد»؛(بحار، ج ٦٩، ص ٤١٧ و نهج البلاغه حكمت ٣٣٣)

منابع و مأخذ:

- [١] . امام خمينى، رساله توضيح المسائل، ص ٥٢٥.
- [٢] . طباطبايى، نهايه الحكمة، ص ٥٥.
- [٣] . تحريم، ٧.
- [٤] . بقره، ٣٠.
- [٥] . انبياء، ٢٧.
- [٦] . نحل، ١٠٥.
- [٧] . نحل، ٣٥.
- [٨] . نحل، ٣١.
- [٨] . انفطار، ١٠ ١٣.
- [١٠] . مصطفى، التحقيق فى كلمات القرآن، ج ١، ص ١٥٠.
- [١١] . طباطبايى، الميزان فى تفسير القرآن، ج ١٥، ص ١٤٥.
- [١٢] . بقره، ٩٨.
- [١٣] . نهج البلاغه، خطبه ١٨٩.
- [١٤] . بقره، ٢٨٥.

[١٥] . بقره، ١٧٧.

[١٦] . بقره، ٩٨.

[١٧] . نساء، ١٣٦.

[١٨] . طباطبائی، ترجمه المیزان، ج٥، ص ١٧٩.

[١٩] . ملاصدراى شیرازى، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج٧، ص ٢٦٢.

[٢٠] . ملاصدراى شیرازى، مفاتیح الغیب، ج١، ص ٣٥٦.

[٢١] . همان.

[٢٢] . ابن سینا، الهیات شفا، ص ١٤.

[٢٣] . شیخ اشراق، حکمة الاشراق، ص ٣٨٩.

[٢٤] . ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الأربعة، ج٧، ص ٤٥.

[٢٥] . ابراهیمی دینانی، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، ج١، ص ٣٣.